

## ایرانیان از دیدگاه اهل بیت - علیهم السلام -

هاشم بن حسن بن هاشم بن ناصر بن حسین  
به کوشش سید محمود مرعشی نجفی

### پیشگفتار

مکتب حیات بخش اسلام، بزرگترین هدیه الهی بر جهانیان بود که در این میان، ایرانیان نسبت به سایر ملل، بهره وافر از این موهبت الهی بردند و متقابلاً سبب پیشرفت علوم اسلامی شدند. جهت آگاهی بیشتر، پیرامون موضوع، به مطالبی در این خصوص اشاره می‌شود.

امروزه آمار نشان می‌دهد که مردم ایران، از نظر هوش و ذکاوت، از بهره هوشی فوق العاده‌ای برخوردارند. این مطلب را با مطالعه تاریخ ایران و ایرانیان نیز در می‌یابیم. علی‌رغم ادعای برخی شرق شناسان و ملی‌گرایان ایرانی که معتقدند، پذیرش اسلام از سوی ایرانیان، یک نوع سلطه فرهنگی از سوی قوم عرب بر ایران بوده و ایرانیان با اکراه و به زور شمشیر اسلام آورده‌اند، شواهد تاریخی نشان می‌دهد که این پذیرش، برخاسته از عقل، ادراک و احساس درونی مردم ایران صورت گرفت و پس از آن طولی نکشید که علوم اسلامی از سوی ایرانیان، بسط و گسترش چشمگیری یافت و آن گونه که متفکر شهید مرتضی

مطهری اظهار داشته است: «اسلام و ایران، خدمات متقابلی را به یکدیگر ارائه نموده‌اند.» در طول قرون متمادی، عالمان بسیاری از این سرزمین، در سایه تعالیم اسلام پرورش یافته و در جهان اسلام، از محدثان، مفسران و فقیهان نامدار به شمار می‌آیند و شاید بتوان آن را حاصل دل‌دادگی ایشان به خاندان عصمت و طهارت - علیهم‌السلام - دانست که این از جمله ویژگیهای بارز مردم این مرز و بوم بوده است. همین امر موجب شد تا از همان سده‌های نخستین پس از ظهور اسلام، شهر قم مرکز نشر معارف و علوم اهل بیت عصمت و طهارت - علیهم‌السلام - قرار بگیرد، چنانکه در روایات - علیهم‌السلام -، از این شهر، به «عش آل محمد»؛ شهر و آشیانه آل محمد - صلوات الله علیهم - نام برده شده است.

با رجوع به منابع اسلامی، به اسنادی برمی‌خوریم که بیانگر این است که ایرانیان به نمایندگی سلمان فارسی، از صدر اسلام در کانون توجه خاص حضرت ختمی مرتبت و امیر مؤمنان - علیهم‌السلام - قرار داشتند. چه بسا همین توجه، موجب برانگیخته شدن حقد و حسد برخی از اعراب تازه مسلمان می‌شد که نمونه‌های آن در تاریخ، وجود دارد.

البته این امر تنها مختص به سالهای صدر اسلام نبوده، بلکه امروز نیز پس از گذشت بیش از چهارده سده از این تاریخ، هستند کسانی که در قالبهای متفاوت زبانی و عملی، هنوز ندای جاهلیت صدر اسلام را فریاد می‌کنند و علی‌رغم فرمایش صریح قرآن و نبی گرامی اسلام، مبنی بر اینکه یگانه عامل برتری مسلمانان بر یکدیگر درجه تقوای ایشان است، همچنان بر برتری عرب بر عجم و به ویژه ایرانیان، اصرار می‌ورزند تا حدی که در سالهای اخیر، برخی از ایشان به تألیف کتابی با عنوان «عروبة العلماء المنسوبون الی البلدان الأعجمیة» دست زده‌اند، و چشم خود را بر حقایق مسلم و مستند تاریخی بسته و بسیاری از عالمان و دانشمندان بنام ایرانی مسلمان را به بهانه‌های واهی در ردیف علمای عرب،

قلمداد نموده‌اند؛ از جمله: ابن سینا، فارابی، رازی، غزالی، فرغانی و... . امید که تعصبات قومی و نژادی، جای خود را به منطق و واقع‌نگری اسلامی داده و مسلمین عالم، که بزرگترین عامل هدایت و ترقی، یعنی مکتب اسلام را در اختیار دارند، برادرانه در کنار یکدیگر و در برابر دشمنان این مکتب مترقی، قرار بگیرند.

در این نوشتار کوتاه به چند نمونه از مستندات اشاره می‌شود:<sup>۱</sup>

الف) در علم قرائت، از هفت قاری برجسته معروف به قراء سبعة، چهار نفر ایرانی الاصل بوده‌اند که عبارتند از: کسائی، ابن کثیر، نافع و عاصم.

ب) در علم تفسیر، بزرگانی چون: مقاتل؛ اعمش و فرأء؛ از مفسران رده نخست و محمد بن جریر طبری، صاحب تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن؛ جارالله زمخشری، صاحب تفسیر کشاف؛ فخر رازی، صاحب تفسیر مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)؛ رشید الدین میبدی، صاحب تفسیر کشف الأسرار؛ بیضاوی، صاحب تفسیر أنوار التنزیل و... از مفسران رده‌های بعدی.

ج) در علم حدیث نیز تعداد محدثان ایرانی آن چنان فراوانند که برشمردن نام ایشان، از حوصله این نوشتار خارج است، بنابراین به ذکر نام برخی بسنده می‌شود:

محمد بن یعقوب کلینی، صاحب کتاب الکافی؛ محمد بن علی بن بابویه (صدوق)، صاحب کتاب من لایحضره الفقیه؛ شیخ الطائفه، محمد بن حسن طوسی، صاحب کتاب تهذیب الأحکام، و الإستبصار؛ و...

رساله حاضر کوشیده تا به برخی از روایات که در بردارنده مدح ایرانیان از سوی حضرات معصومین - علیهم السلام - است، بپردازد و جایگاه واقعی ایرانیان را در نزد ایشان یادآور شود.

۱. خدمات متقابل اسلام و ایران، ج ۱، ص ۴۵۲ - ۴۵۴، ریحانة الأدب، ج ۳، ص ۱۵۴.

مؤلف رساله، همان گونه که در سر آغاز آمده، هاشم بن حسن بن هاشم بن ناصر بن حسین (م سده ۱۴هـ) از علمای سده ۱۴هـ عراق می‌باشد. وی برادر زاده و داماد علامه شیخ محمد حسین بن محمد هاشم بن حسن بن حسین کاظمی نجفی (م ۱۳۰۸هـ) است. عموی وی از شاگردان شیخ انصاری و شیخ محمد حسن صاحب جواهر است. مؤلف مدتی تحت تربیت عموی خویش قرار گرفته و از حوزه درسی وی بهره جسته است، و سپس در خدمت مرحوم میرزا محمد حسن مجدد شیرازی (م ۱۳۰۹هـ) قرار گرفته و افتخار شاگردی وی را داشته و همواره در کنار میرزای شیرازی بوده است. سپس با اجازه استادش در بغداد مشغول تعلیم احکام اسلامی می‌شود. در منابع موجود به اطلاعات بیشتر از زندگی‌نامه وی دست نیافتیم.

\*\*\*

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على خير خلقه محمد و آله اجمعين الذي أجمع حكماء العالم من بعد بعثته الى يومنا هذا انه أكمل أرباب الشرائع والمرسلين و أحكامه النظامية والسياسية والرياضية تمدنت ممالك العيسويين و بعد التزام المسلمين بحبل قانون شرعه المبين تسافل سلطانهم بعد ما ملكوا ماوراء الهند بسلطانه و الصين.

و بعد، فيقول العبد الراجي عفو ربه الراحم، هاشم نجل الشيخ حسن نجل الشيخ هاشم نجل الشيخ ناصر نجل الشيخ حسين - قدس سرهم اجمعين - بعد ما هاجر شيخى و استادى و عمى، جد اولادى من مسقط رأسه و رأس آبائه و أجداده من التربة المقدسة الكاظمية الى الوادى المقدس الغربى طلباً لتكميل العلوم الدينية و قذف الله فى قلبه أنوار هدايته القدسية و أشفع بعلمه الخواص و العوام و جاء زائراً لعتبة الجوادين - عليهما السلام -

و كنت إذ ذاك لم أبلغ الحلم ألهمه الله لطفاً بي فأخذني من والدي و تكفل تربيتي عنده في داره و مسكنه النجف الأشرف - عليه التحية و الشرف - ، حتى من الله عليّ بلياقة الحضور في مجلس درسه و درس سيدنا و استادنا حضرت الميرزا محمد حسن الشيرازي - نور الله ضريحه - فالتزمني لخدمته و الإستفاضة منه سفرأ و حضراً، سرأ و جهراً حتى غبطني على ذلك القريب و البعيد و انتقلنا بصحبته الى سر من رأى و لم يكن له صاحب من غير أهله سوى و تتابع العلماء و طلاب العلم بالمهاجرة اليه بعد علمهم بتوطئه بها فعندها عرضت لخدمته إنا نرؤى عن رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم - «خير الناس من ينفع الناس»<sup>۱</sup> و أحب أنفع الناس بك فاستخرنا الله تعالى فاختار لنا المقام في بغداد لقضاء حوائج العباد و تعليمهم مسائل الحلال و الحرام فتحوّلت باجازته و إجازة شيخنا حيث هو مرجع تقليد العرب.

فلما استقمت بها و تصفّحت حال السلف من بعد الهجرة رأيت الآثار تخبر صحيحاً به. اين كه محمد و آل محمد - صلى الله عليه و آله - و عموم طبقات سياسين از علماء، اهتمام زيادى در نگاهدارى سلطنت ايران و ايرانيان داشتند چنانكه ذكر خواهد شد، لهذا داعى هم اقتداءً بالسلف به همان وتيره جدّ و جهد در خدمت به دولت و ملت ايران نمودم و مورد تشكرات ملت و انعامات دولت شدم تا اين كه سنّ شيخوخيت پيش آمد؛ لهذا [از] خلاقّ عليم خواستم تا قدرتى بر حركت لطف فرموده، درك فيض زيارت عتبه رضوى - سلام الله عليه - را كرده باشم و داخل عنوان خواصّ مؤمنين بشوم كه امام مى فرمايد: «لا يزوره الآل الخواصّ من شيعتنا»<sup>۲</sup>. و معلوم كه هر مسافرى كه به سوى مكاني قصد مى كند از

۱. ميزان الحكمة، ج ۱، ص ۸۴۵ و كنز العمال، ج ۱۶، ص ۱۲۸. اين روايت از حضرت ختمى مرتبت

- صلى الله عليه و آله - نقل شده و ادامه آن چنين است: «فكن نافعاً لهم».

۲. الكافي، ج ۴، ص ۵۸۴. متن كامل روايت چنين است: عن على بن مهزيار، قال: قلت لابي جعفر:

برای دوستان و محبان و محسنین تحفه‌ای به رسم هدیه عملاً به آداب شرع مقدّس تقدیم می‌کند داعی هر قدر ملاحظه نمودم دیدم که هیچ تحفه‌ای مثل این نیست که آن چه از شارع مقدّس در مدح ایرانیان وارد شده و رعایت‌هایی که از محمّد - صلی الله علیه و آله - و آل محمّد - صلی الله علیه و آله -، درباره ایرانیان شده بر سبیل اجمال و اختصار بنویسم و به رسم هدیه به دولت و ملت ایران تقدیم نمایم. زیرا که این از تحف باقیه مادام الأبد خواهد بود، بلکه ارباب علم و فطانت و فضل، اقتباسات عظیم و نفع جسیم از آن درک خواهند نمود، إن شاء الله. و بسیار اشکالات رفع خواهد شد و ابتدا به تحریر مدحی که در قرآن از برای ایرانیان وارد شده نمودم، چنانکه محرّرين آثار اسلامیّه از سنّی و شیعه در موارد عدیده نقل نموده‌اند که حضرت شاه ولایت امیرالمؤمنین - علیه السلام - در مقام ردّ بر اهل کوفه، چنانکه مفصّلاً ذکر خواهیم نمود، فرمود: این آیه را در مقام دلداری مؤمنین حق تعالی نازل فرمود. زیرا که بعضی از اعراب مرتدّ شدند و جماعت مسلمین از ارتداد آنها مکدر شدند، لهذا این آیه نازل شد: «بسم الله الرحمن الرحيم، يا ايها الذين آمنوا من يرتد منكم عن دينه فسوف يأتي الله بقوم يحبهم و يحبونه اذلة على المؤمنين أعزة على الكافرين يجاهدون في سبيل الله و لا يخافون لومة لائم ذلك فضل الله يؤتیه من يشاء و الله واسع عليم»<sup>۱</sup> و مقصود از «قوم» آیه چنانکه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغة و کتاب تفسیر کشاف و کتاب تفسیر بیضاوی و غیرهم نقل می‌کند که وقتی این آیه کریمه نازل شد، صحابه از حضرت ختمی مآب - صلی الله علیه و آله و سلم - سؤال کردند که این قوم کیان می‌باشند؟ حضرت دست مبارک بر دوش حضرت سلمان

---

جعلت فداک زیارة الرضا - علیه السلام - افضل ام زیارة ابی عبد الله الحسین - علیه السلام - ؟  
 فقال: «زیارته افضل و ذاک انّ ابا عبدالله - علیه السلام - یزوره کل الناس و ابی لایزوره الا  
 الخواص من الشیعة».

فارسی زده، فرمودند: «هذا و قومه»؛ یعنی این و قوم او که ایرانیان می‌باشند. و قال رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - : «خَيْرَةُ اللهِ مِنَ الْعَرَبِ قَرِيشٌ وَ خَيْرَةُ اللهِ مِنَ الْعَجَمِ فَارِسٌ»<sup>۱</sup> و قال: «لا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَيَّ الْمَعْجَمِيِّ إِلَّا بِالتَّقْوَى»<sup>۲</sup> و قال: «لو كان العلم في الثريا لناوله رجال من فارس»<sup>۳</sup>.

برای تکریم نوع ایرانیان نیز، حضرت رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - سلمان فارسی را خواجه سرای حرم نبوت فرمود و اهل و حرم خود را جمع نمود و فرمود: متأدب به آداب سلمان بشوید و خدمت صدیقه طاهره را به ایشان فرمان و تربیت و تعلیم جسمانی حسنین را به سلمان فارسی، عنایت فرمود و در حفر خندق، مهاجرین گفتند که سلمان از حزب ما می‌باشد و انصار گفتند از حزب ما می‌باشد و نزاع برخاست ما بین طرفین؛ پس حضرت ختمی مآب فرمودند: «سلمان منا أهل البيت»<sup>۴</sup> پس در حزب بنی‌هاشم داخل شد و روزی حضرت رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - در بالای منبر فرمودند به اصحاب خود: «تعلّموا الحكمة من سلمان و من أراد أن ينظر الى عيسى في أمّتي فلينظر الى سلمان»<sup>۵</sup> و به لحاظ به منبع این روایت دست نیافتیم.

همین عنایت خدا و رسول، حضرت امیر، کمال مرحمت را درباره سلمان و عموم ایرانیان که به حجاز وارد می‌شدند، می‌فرمود، تا این که زمانی که دین مبین اسلام به ایرانیان از قبل حضرت مالک یوم الدّین، مرحمت شد و جهّال قوم که در

---

۱. بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۴ و ۸، مناقب اهل البيت (ع)، ص ۲۵۶. البته متن روایت در منابع مذکور چنین بود: «روى عن النبي - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - أنه قال: إنَّ لله من عباده خيرتان، فخيرته من العرب قریش و من العجم فارس».

۲. الغدير، ج ۶، ص ۱۸۸؛ این حدیث بخشی از روایت است و با عبارات مختلف دیگر نیز آمده است.

۳. الذريعة، ج ۱۸، ص ۳۱۸.

۴. عيون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۷۰، تحف العقول، ص ۵۲.

۵. به منبع این روایت دست نیافتیم.

ایرانیان بودند، یزدجرد را به مقام عدم قبول دین اسلام واداشتند و محاربه نمودند، و نصر و اقبال توفیق معنوی ایرانیان، اردوی جهل و عنادشان را شکست داد و جمعی از ایشان به سعادت معنوی اسیر و دستگیر شدند و به مدینه منوره وارد گردیدند و زمان خلافت عمر بن خطاب بود، پس عمر فرمان داد که پیران رجال ایشان را باید فرستاد به مکه مشرفه که در موسم حج، حجّاجی که ما بین صفا و مروه می‌باید سعی بکنند و عاجز از پیاده سعی نمودن می‌باشند و سوار چهارپایان می‌شوند و سعی و طواف می‌نمایند، بر دوش این اسرای ایرانیان سوار شوند و سعی و طواف نمایند، پس حضرت سلمان در حال خدمت شاه ولایت مشرف شد و خبر این فرمان را به حضرت رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - بیان نمود، فی الحال شاه ولایت به ملاحظه شرف ایرانیان که از اجل مقاصد شارع اقدس بود، بنی هاشم را جمع نمود و فرمود: مرا وکیل خود سازید در استحقاق شماها از اسرای ایران، تا من به موجب رضای خدا و رسول در حق ایشان احسانی نمایم، تماماً عرض کردند وکیل و مختار در این کار از قبل ماها می‌باشید؛ پس به مسجد پیغمبر وارد شده و بر منبر برآمد و به آواز بلند فرمود: ای معشر مهاجر و انصار! شاهد باشید که من اصالة و وكالة از قبل جمیع بنی هاشم استحقاق ماها، از اسرای ایرانیان، عتق نمودم؛ پس مهاجرین و انصار هم اقتداء به حضرت شاه ولایت حصص خود را آزاد نمودند، چون خلیفه از واقعه مطلع شد، گفت: «مکرمة سبقنا الیها ابوالحسن» و عمل جمیع را امضاء کرده و گفت: «لا بقیت المعضلة لیس لها ابوالحسن» پس حضرت شاه ولایت مقرر فرمود که به قدر الإمكان بعد از این واقعه، هر اسیری که از ایران می‌آوردند و اندک فطانتی که در او بود می‌خرید و حضرت سلمان را می‌فرمود که آداب مسلمانی را به وی تعلیم نما، وقتی که به حد کمال می‌رسید، او را آزاد می‌فرمود و اگر میل مراجعت به ایران داشت، زاد و نفقه و راحله مرحمت به او می‌نمود و روانه ایران می‌فرمودند و هر کس که میل به



مجاورت مکه و مدینه می‌کرد، او را به قدر لیاقت کسب خود، سرمایه‌ای عنایت می‌فرمود، تا محتاج نماند و همچنین زنهایی که از ایران اسیر می‌شدند، تماماً به عناوین مختلفه، مورد عنایت و رعایت حضرت شاه ولایت بودند، از آن جمله در وهله اول، خلیفه امر به فروش دخترها و زنهای ایرانیان نمود و از آن جمله شهربانو، دختر یزدجرد پادشاه ایران و به روایتی خواهرش هم در جمله دختران اسرا بود؛ حضرت شاه ولایت به محض این که نظرش بر دختر یزدجرد افتاد، ردای مبارک خود را بر روی او انداخت و به خلیفه فرمود: «سمعت رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - قَالَ: لَا تَبَاعُ بَنَاتُ الْمُلُوكِ» پس خلیفه گفت: چه باید کرد؟ حضرت شاه ولایت فرمود: «أَنْكُحُوهُنَّ بِاخْتِيَارِهِنَّ» پس جوانان مهاجرین و انصار را حاضر نمودند و بر ایشان عرض کردند و شهربانو حضرت خامس آل عبا را اختیار کرد<sup>۱</sup> و از آنجا که امانت و عفت در اسلام کامل بود به حدی که بساط کسری [را] که از جواهر ساخته شده بود، بدون این که سر مویی از او کم شود، به محضر خلیفه آوردند و خلیفه گفت: «إِنَّ أُمَّةَ أَدَّتْ مِثْلَ هَذَا لِأَمِيرِهَا لِأَمِينَةٍ» و همچنین ناموس اسرا محفوظ بود و دختران باکره وارد مدینه می‌شدند و حضرت شهربانو نیز باکره بود و امام حسین [علیه السّلام] نیز بکر بود و خواست خدا و رسول، چنین شده بود که امامت از نسل شهربانو باشد، تا ملّت و دولت ایران هم مربوط به خانواده نبوت و امامت باشند و فی الحقیقه، ارباب کمال از این مطالب بسیار عظیم و فوائد بسیار جسیم درک می‌نمایند (و علی قدر أهل العزم تأتي العزائم) و اول مولودی که از برای امام حسین - علیه السّلام - متولّد شد، حضرت زین العابدین مفتخرأ می‌فرمود که: «أنا ابن الخیرتین»<sup>۲</sup> چون که حضرت رسالت پناه می‌فرمود: «خیرة الله من العرب قریش و

۱. روایتی را با این عبارات نیافتیم، لکن در بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۳۳۰ روایتی است که محتوای این حدیث را در بر دارد.

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۰۴.

خیرة اللّٰه من العجم فارس»<sup>۱</sup> و شاعر عرب<sup>۲</sup> در مدح امام زین العابدین، زین العابدین [علیه السلام] می گوید:

إنّ ولیداً بین کسری و هاشم  
لأکرم من نیطت علیه التّمائم

و دائم الاوقات حضرت امیرالمؤمنین [علیه السلام] مواظب رعایت حفظ شرف ایرانیان بودند، تا این که به اشاره ایشان حضرت سلمان را والی بر مدائن کسری نمودند و ابدأ ایشان را از ولایت تبدیل نکردند، تا فوت شد و حضرت شاه ولایت به جهت تکریم ایشان و نوع ایرانیان جهرأ از مدینه به مداین تشریف برده و متولی غسل و کفن و دفن سلمان شده و همچنین هرمزان که از شاهزادگان و بزرگان سرداران ایران بود، حضرت امیر - علیه السلام - به جهت رعایت شرفشان، ایشان را از خلیفه خواست و خلیفه وی را به حضرت امیر - علیه السلام - بخشید و حضرت وی را فرستاد به ینبوع و حضرت ملکی که در ینبوع داشت به ایشان سپرده و کمال احترام و رعایت را درباره اش می فرمود تا این که ابو لؤلؤ خلیفه را ضربت زد عبیدالله بن خلیفه هرمزان را در این عمل دخیل دانست و فوراً به ینبوع رفت و هرمزان را غفلتاً کشت، خلیفه شنید و وصیت کرد که خلیفه بعدش عبیدالله را عوض هرمزان بکشد، زیرا که اقدامش بر قتل هرمزان مخالف قانون شرع بوده، بعد از آن که خلافت خلیفه سیم برقرار شد، حضرت امیر - علیه السلام - از ایشان خواهش کرد که عبیدالله را به موجب قانون شرع و وصیت خلیفه به قصاص هرمزان بکشد، خلیفه معتذر شد که فعلاً صلاح نمی دانم چون که دیروز پدر کشته شده و امروز پسر را بکشیم، اعراب هیچان می کنند و اسباب زحمت خواهد شد.

۱. همان.

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۰۵، بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۴، در منابع دیده شده، به جای «ولیداً»، «غلاماً» آمده است.

بعد از آن که حضرت امیر - علیه‌السلام - به مسند خلافت نشست و متجلی گشت و به کوفه هجرت فرمود، اوّل تکریمی که به ایرانیان کوفه فرمود، این بود که خلفای قبل، از بیت المال به عرب دو سهم و به ایرانی یک سهم عطا می‌فرمودند و ایرانیان را کفو عرب نمی‌دانستند، ولی حضرت شاه ولایت، چنانکه اوّل خلافتش در مدینه، عرب و عجم را از بیت المال در عطا یکسان داد، ایضاً در کوفه به عرب و عجم یکسان عطا فرمود؛ لهذا کبار صحابه مثل زبیر و طلحه در مدینه، اوّل ایرادی که بر حضرت گرفتند، همین مسئله بود که چرا عطای عرب با عجم یکسان باشد؟ و منافقین اهل کوفه هم بدین جهت از حضرت دلگیر شدند و چون که خودشان نتوانستند مشافهه<sup>۱</sup> به آن حضرت ایراد نمایند، زنهاى عرب را گفتند وقتی که حضرت شاه ولایت به زنهاى عجم از بیت المال سهم عطا می‌فرمایند، شماها هم حاضر شوید و سهم خود بگیرید و اگر دیدید که به شماها مقدار سهم زنهاى عجم داد، تعرّض نمائید و عرض کنید که یا امیرالمؤمنین أتعطى العربیة كما تعطى العجمیة؟ شاید حضرت از این خیال منصرف شود. پس زنان عرب تعرّض کردند که چگونه به زنهاى عرب مثل زنهاى عجم چیز می‌دهی و حال این که عجم کفو عرب نیست؟ پس از این سخن، حضرت امیر - علیه‌السلام - بر آشفت و فرمود: «العرب من ولد إسماعیل و العجم من ولد إسحاق و كلاهما نبیّ و ابن نبیّ»<sup>۱</sup> بدین جهت عرب را بر عجم برتری نیست. این سخن زیاده اسباب حقد عرب بر حضرت شد و اسباب جرأت ایرانیان شد در برابری کردن با عرب در مجالس و مساجد؛ و مسابقه نمودند بر ایستادن در صف اوّل نماز جماعت با حضرت امیرالمؤمنین - علیه‌السلام - و نشستن در دور منبر حضرت. بدین جهت عداوت و بغض و کینه در قلوب اهل کوفه بر حضرت جای گرفت، چنانکه در قلوب منافقین قریش حجاز جا گرفت به واسطه کشتن حضرت، رجال و ابطال

۱. در منابع به سند این روایت دست نیافتیم.

احزاب مشرکین را در رکاب پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - ، تا این که رشته صبر و تزویر از دست کوفتین گسیخته شد و روزی حضرت امیر - عَلَيْهِ السَّلَام - در مسجد کوفه بر منبر برآمده بودند و مردم را خطبه می فرمود و ایرانیان دور امیرالمؤمنین، منبر را حلقه زده بودند؛ اشعث عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! ما لنا نری قد حفَّ بک هؤلاء الحمر و حالوا بیننا و بینک؛ یعنی چرا می بینیم که این سرخ رویان دور شما را گرفتند و ما را از شما دور کردند. و در این سخن آن لعین، کنایه های بزرگ بود از جمله این که گفت: حالوا بیننا و بینک؛ یعنی دست شما را از ما کوتاه کردند و ماها جماعت عرب از تو جدا شدیم و شما تنها خواهید بود و سلطان ملک نگیرد، اگر سپاه ندارد. پس حضرت از سخن آن منافق به غضب آمد و فرمود: چه کنم با مردمانی که پیش از وقت، مسابقه و مسارعه به خیرات می کنند؟ چنانکه حق تعالی در قرآن مجید می فرماید: «و سارعوا الی مغفرة من ربکم»<sup>۱</sup> و نیز می فرماید: «السابقون السابقون اولئک المقربون»<sup>۲</sup> و شماها در وقت فرایض و عبادات «لتمغطون فی فراشکم مثل تمغط الحمیر فی المعاطن»<sup>۳</sup>؛ یعنی شماها در وقت فرایض در خوابگاهتان خمیازه می کشید مثل خرها در طویله ها. گذشته از این که این جماعت همان قومند که حق تعالی در قرآن به طریق مژده مؤمنین در فقره ارتداد می فرماید: که خواهد آورد خداوند قومی را که خدا را دوست می دارند و خدا آنها را دوست می دارد و هر چند در نزد شماها آنها ذلیل می باشند ولی بر عموم ملل عالم عزیز می باشند، در راه خدا جهاد می نمایند و ملامت احدی را بر جهاد قبول نمی کنند.<sup>۴</sup> «و کأنتی بهم

۱. سوره آل عمران، ۱۳۳.

۲. سوره واقعه، ۱۰ و ۱۱.

۳. به منبع این حدیث دست نیافتیم.

۴. یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء و الله واسع علیم.» سوره مائده، ۵۴.

یقربونکم علی الدین عودا کما ضربتموهم علیه بدأ<sup>۱</sup> و کأنه مشاهده می‌کنم که این ایرانیان شما را از برای دخول در دین اسلام می‌زنند، چنانکه شماها اول آنها را زدید. و همین رعایتهای حضرت امیر - علیه السلام - از ایرانیها اسباب شدت بغض عرب شد بر حضرت، و در باطن بنای مراودت را با معاویه گذاشتند و از فرمایشهای حضرت باطناً نگران بودند، چنانکه شامیها به امر معاویه بر حدود عراق تاخت و نهب و غارت می‌کردند و اهل عراق هیچ ابدأ ایشان را منع و تعاقب نمی‌کردند و از تعصب و حمیت خود دست کشیدند، تا این که امر سلطنت و خلافت حضرت ضعیف بشود و می‌گفتند که عرب به مردن دو خلیفه...<sup>۲</sup> ولی حضرت ابدأ و تیره عمل خویش باز نشد و اغلب اصحاب سرّ و علومش ایرانیان بودند مثل میثم تمّار و غیره تا آن که شهیدش کردند و با امام حسن - علیه السلام - بیعت کردند.

حضرت امام حسن - علیه السلام - هم بر وتیره پدر و جدش عمل فرمود و ایرانیان را باز در عطا مثل عرب داد و رعایت فرمود؛ لهذا از ایشان هم مایوس شدند و کردند آنها به آن حضرت، آن چه کردند؛ و بالاخره شهیدش کردند و به همین جهت روز عاشورا جناب سید الشهداء [علیه السلام] بعد از آنی که اهل کوفه را خطبه فرمود، اضطرابی در کوفیان حادث شد که عمر بن الحجاج ترسید که مبادا این اضطراب اسباب انقلاب مردم بشود، به سوی امام حسین [علیه السلام] پیش آمد و پیش صفوف اهل کوفه ایستاد و مردم را بر حضرت شورانید به همین

---

۱. در منابع این روایت به این صورت آمده است: «لیضربنکم و الله علی الدین عودا کما ضربتموهم علیه بدوا». مستدرک سفینه البحار، ج ۱۰، ص ۶۶۵، کنز العمال، ج ۴، ص ۶۱۳. و در حدیث دیگر آمده است: «لتضربنکم الاعاجم علی هذا الدین عوداً کما ضربتموهم علیه بدءاً». بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۲۶۴.

۲. نسخه افتادگی دارد.

یک کلمه که گفت: هذا ابن قتال العرب<sup>۱</sup>؛ یعنی این پسر کشنده عرب است؛ یعنی زندگانی ده عجم. و همین مطلب، اسباب هیجان کوفیان شد و حضرت را شهید کردند؛ ولی باز آل محمد و علی از [علیهم السّلام] دست از حمایت و رعایت ایرانیان نکشیدند و سالی مبالغی حضرت امام زین العابدین [علیه السّلام] ایرانیانی که در دست عرب مملوک بودند، می خرید و می گرفت و ایشان را بعد از تعلیم و تکمیل آداب دین آزاد می کرد و به جهت معاش ایشان هر یک را به قدر لیاقتش مبلغی می دادند و همچنین باقی ائمه که در احوالات رجال ایشان مبسوطاً ذکر شد، چه قدر اکرام و رعایت می فرمودند؛ تا این که از برای رفاهیت حال ایرانیان، اسباب میل شیعیان عرب خود را به ایشان فراهم می آوردند و ایرانیان را در انظار عرب عزیز و محترم نگاه می داشتند و به ایشان امتیازات فوق العاده می دادند چنانکه حضرت صادق الوعد آل محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - در کوفه مجلس درس داشتند و در آن مجلس چند نفر محمد بن مسلم نام، از شیعه عرب حاضر می شد ولی از میان جمیع اصحاب حضرت، محمد بن مسلم کندی که جوان بود و از اجله رؤسای کنده بود و کنده اجل قبایل عرب کوفه بود، این محمد مقدم بود و اگر مجلس درس کامل می شد و محمد نیامده بود، کسی را رخصت و اجازه نبود که در مکان محمد که پهلوی حضرت بود، بنشیند و دائماً خالی می ماند به جهت رعایت و احترام. از اتفاقات روزی شخصی از ایرانیان که خراسانی بود، در وقت تدریس حضرت وارد مجلس حضرت صادق [علیه السّلام] شد و در تمام مجلس، جای خالی نبود، مگر مکان محمد بن مسلم کندی که پهلوی حضرت بود، پس حضرت از برای این که این شخص خراسانی محقر نشود و از مجلس خارج نشود و به جهت نبودن مکان، اشاره به وی فرمود که بیا

۱. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۲۵۸، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۰.

پهلوی من بنشین! پس شخص خراسانی آمد و در پهلوی حضرت، در مکان محمد نشست؛ بعد از مدتی محمد وارد شد و تمام اصحاب حضرت به جهت تکریم محمد حسب المیل حضرت برخاستند؛ پس محمد به خیال این که علی العاده مکانش خالی است، آمد که در آن جا بنشیند؛ وقتی که به جای خود رسید، دید شخص ایرانی در مکانش نشسته، در زیر دست همان ایرانی نشست و شخص ایرانی هم به ایشان تعارف نکرد؛ ولی محمد بسیار منفعل شد که چرا شخص ایرانی در مکانش نشسته؟ و اثر انفعال در صورتش ظاهر شد؛ حضرت ملتفت انفعال حال محمد شد و از این حالتش خوشش نیامد؛ فی الحال فرمود: قم یا محمد و برو در میدان کوفه بنشین و خرما فروشی کن! فوراً محمد برخاسته و قدری خرما خریده، آمد در میدان کوفه بساط خرما فروشی پهن کرد؛ اهل کوفه از عمل محمد تعجب می کردند و به هم دیگر خبر می دادند و دسته دسته از شدت تعجب می آمدند و تماشا می کردند؛ زیرا که کسی باور نمی کرد که مثل محمد شخص بزرگی داخل عنوان بقالی که از کارهای بسیار پست در نزد عرب می باشد، بشود و لهذا قوم و قبیله محمد که از حال محمد مطلع شدند، هراسان نزد محمد آمدند و عرض کردند: نمی دانیم باعث چه شده که شما این عار را بر خود و قوم و قبیله خود قبول نمودید و تمام ماها را سر شکسته در میان قبایل عرب می نمایید؟ پس اصرار زیادی به محمد نمودند که از خرما فروشی منصرف شود، منصرف نشد و حرفهای سخت به ایشان زد که از حرفش ملتفت شدند که می باید از قبل امام - علیه السلام - مأمور به این کار شده باشد؛ لهذا مایوس از نزد محمد منصرف شدند و محمد مدتی مشغول خرما فروشی شد، تا این که حضرت تشریف آوردند نزد محمد، در حالی که مشغول خرما فروشی بود و به وی فرمود که در مقام کسر نفس، به این جا رسیدی که بتوانی

بینی که شخصی ایرانی در مکان تو بنشیند و تو در زیر دستش بنشینی؟ محمد عرض کرد: بلی؛ پس حضرت فرمود: برخیز و برگرد به جای اوّل و مشغول کار خود باش.

همچنین باقی ائمه - علیهم السّلام - به همین وتیره عمل می فرمودند که اگر بخواهیم تمام وقایع را مرقوم داریم، کتاب زیاد مبسوط می شود و محتاج به اقامت چند مدّتی می باشد که با این حال سفر زیارت، جمع نمی شود؛ ولی امید هست که اگر این رساله مطبوع طبع صاحب دولت و امناء دولت بشود، خیلی اشخاص کمر همّتی خواهند بست از برای مبسوط نوشتن این گونه مطالب و علی کلّ حال از جمله مطالب بسیار جسیم که اسباب فخر ایرانیان است، مسئله حدیث «لا اله الاّ الله حصنی و من دخل حصنی أمن من عذابی»<sup>۱</sup> که حضرت پیغمبر - صلی الله و علیه و آله و سلّم - و ائمه - علیهم السّلام - این مطلب را در خزانه غیب خود نگاه داشتند و به احدی از عرب بیان نفرمودند تا این که نوبت امامت به حضرت امام ثامن علی بن موسی الرضا - علیه السّلام - رسید و مأمون به جهت مسئله ولایت عهد، حضرت را از مدینه به خراسان خواست و حضرت معجلاً از مدینه بیرون آمدند و تا آن که داخل حدود خراسان شدند و اهالی خراسان به استقبال، مسابقه نمودند و در عرض راه با حضرت مصادف شدند و جمیعاً در رکاب حضرت پیاده شدند و خواستند جمال حضرت را مشاهده نمایند؛ زیرا که حضرت در چیزی نشسته بودند که روپوش داشت و نقاب هم استعمال فرموده بودند؛ زیرا که حضرت بسیار ملیح الوجه بودند و از افتنان مردم احتیاط می نمودند و نقاب می انداختند، تا این که کبار قوم نزدیک مرکب حضرت رفتند و به حضرت عرض کردند که شیعیان شما می خواهند جمال شما را مشاهده نمایند و به جهت این که علاوه بر استفاده مشاهده جمال انورش،



خواستند درک فیضی نمایند به حضرت عرض کردند توقع می‌کنیم که یک حدیث نبوی هم از جناب شما بشنویم تا آن را به توسط شما راوی باشیم؛ حضرت هم به جهت تکریم ایرانیان، این جوهر مکنون خزانه نبوی و امامت را به عالم تجلی درآوردند و سر از حجاب بیرون آورده و رو به قوم نموده و فرمودند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً»<sup>۱</sup>، «سمعت من أبي، موسى بن جعفر يقول: سمعت من أبي، جعفر بن محمد يقول: سمعت من أبي، محمد بن علي يقول: سمعت من أبي، علي بن الحسين يقول: سمعت من أبي، الحسين بن علي يقول: سمعت من أبي، علي بن أبي طالب يقول: سمعت من رسول الله - صَلَّى الله عليه و آله - يقول: سمعت من الله الجليل يقول: لا اله الا الله حصني و من قالها دخل حصني و من دخل حصني أمن من عذابي»<sup>۲</sup>.

و در بعضی اخبار دیدم که نوشته بودند که آن جماعت هفتاد هزار نفر بودند و در بعضی روایت آن که هشتاد هزار بودند و از برای نوشتن این حدیث شریف، چند هزار دوات و قلم، در حال نوشتند و جمیع فرق اسلام این حدیث را حدیث سلسله الذهب می‌نامند؛ زیرا که آحاد رجال سند خانواده نبوت و امامت می‌باشند بدون توسط احدی؛ و از قبل حضرت رضا - علیه السّلام - به طریق تواتر از این جمع غفیر، که هیچ روایتی در اسلام این قدر راوی نداشت؛ مگر روایت حضرت امیرالمؤمنین - علیه السّلام - در غدیر خم که حضرت رسول - صَلَّى الله عليه و آله - ، بعد از رجوع از حجة الوداع مسلمانانی که در رکاب حضرت رسالت پناهی بودند، همین مقادیر بودند و از همان منزل که معروف به غدیر خم بود و طرف حجاز از آنجا منشعب می‌شد، پس مسلمانان از حضرت رسالت پناهی اذن رفتن به اماکن خود گرفتند و شروع در رفتن گذاشتند که ناگاه حضرت جبرئیل از قبل ربنا الجلیل

۱. سوره احزاب، ۳۳.

۲. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۴۵.

نازل شد و پیغام حق را به حضرت رسول ادا نمود؛ پس حضرت در حال، جماعتی از اصحاب را امر فرمود که مردم را تعاقب نمایند و برگردانند؛ حسب الامر خدا و رسول پس صحابه مردم را تعاقب نموده، اعاده دادند و بعد الاجتماع، منبری از جهاز شتر ترتیب کردند و حضرت بر بالای منبر تشریف فرما شدند و بعد از حمد و ثنا، بیان فرمودند: اینک از قبل ربّ جلیل صادر شد که علی ابن ابی طالب را از قبل حق، مولای مؤمنین منصوب نمایم و دست علی را گرفت و بر منبر بالا برده و این قدر علی را رفعت داد که از غایت ارتفاع دست حضرت، سفیدی بغلشان نمایان شد و به آواز بلند فرمود: «معاشر المسلمین من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه»<sup>۱</sup> و فرمان داد که صحابه کرام به عنوان مولوئیت به حضرت امیر - علیه السّلام -، سلام و بیعت نمایند؛ زیرا که مقام مولوئیت، دارای مقام ولایت مطلقه می باشد و زیاده است و در همان روز مقدمه اخوت و مواساة بین صحابه کرام جاری نمود و علی را از برای اخوت خود قبول فرمود و فرمود: «ذمة المسلمین واحدة و یسعی بذمة المسلمین أدناهم»<sup>۲</sup> و به همین قانون جهانگیری اسلام را در اغلب نقاط عالم سلطنت داد.

پس کبار صحابه تقدیم نموده به حضرت عرض کردند که به امر خدا و رسول است این مولوئیت؟ حضرت فرمودند: بلی؛ پس صحابه کرام بر حضرت امیرالمؤمنین دسته دسته وارد می شدند و سلام می دادند و مصافحه و بیعت مولوئیت بجا می آوردند و حضرت را به مولوئیت، تهنیت می گفتند؛ چنانکه در کتب تواریخ و احادیث مشروحاً ذکر شده و غرض از این ایراد مختصر از این واقعه، مشابهت کثرت روات حدیث شریف بود و مشارکت عدم منکر، از

۱. أمالی شیخ مفید، ص ۵۸، أمالی شیخ صدوق، ص ۱۸۴، أمالی شیخ طوسی، ص ۲۵۴، در منابع ذکر

شده و برخی منابع دیگر، عبارت «معاشر المسلمین» نیامده است.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۲۷۴، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۴۵.

مسلمین است و هر متبصری می‌فهمد این که مخزون بودن حدیث شریف تا آن زمان، گذشته از حکم موجب تأخیر که لایعلمها الا الله و الراسخون فی العلم، خودش یک شرف و امتیاز عظیمی می‌باشد که این حدیث شریف از زمان بعثت تا آن وقت، مخزون باشد و در ایران برابر اینان تجلی کند و از ایرانیان به تمام ممالک و فرق اسلام اشعه نورش بتابد و اعجب از آن، این است که تا به حال احدی از اهل علم و فضل، ملتفت شرف این نکته از برای ایران و ایرانیان نشده بلکه از تمام احادیث و اخبار و رفتار و کردار محمد و آله - صلوات الله علیهم اجمعین - که در تشریف ایرانیان وارد شده، غفلت نموده‌اند و بر زبان عوام جاری کرده‌اند که ایرانیان نفرین کرده پیغمبر می‌باشند و حال آن که نفرین پیغمبر بر یک شخص بود و آن هم از روی دلسوزی و ترحم بر ایرانیان بود که چرا [دعوت] حضرت را قبول نکرد که به سبب عدم قبولش، اسباب این قدر زحمت و اذیت بشود و ایرانیان از درک فیض خدمت رسیدن پیغمبر در حال حیاتش، محروم نمود و سلطنت ایرانیان را پامال نمود بلکه خیلی اسباب زحمت و اذیت شد از برای پیغمبر و خانواده پیغمبر، تا این که باز شرف ایرانیان را اعاده دهند؛ چنان چه مختصری ذکر شده و می‌شود و اگر دعوت حضرت را قبول نموده بود مثل نجاشی ملک حبشه و اهل یمن عزت و شرفشان در میانشان باقی ماند و احدی از این دو مملکت، نه مقتول و نه اسیر شدند و نه صدمه به ملک آنها رسید و اسباب هیچ گونه زحمتی نشد؛ پس هر که بگوید که ایرانیان نفرین کرده پیغمبرند، ظلم به پیغمبر نموده [است].

علی کلّ حال چون که عموم عرب و خلفای امویین کمال ضدیت را با عجم اظهار داشتند و بعد از حضرت سلمان احدی از ایرانیان را حکومت ندادند و نه در دیوان عسکر، اسم کسی را ثبت کردند، حضرات ائمه - صلوات الله علیهم - کمال سعی و جهد را در اعزاز ایرانیان به عرب، بذل می‌نمودند و تمام قبیله خود از بنی

هاشم را هم به همین وتیره خودشان الزام فرمودند، خصوصاً حضرات اولاد و احفاد عباس را بیشتر به ایرانی‌ها نزدیک می‌کردند و به موجب علم امامت نوید انتقال سلطنت را از بنی امیه به ایشان به توسط و یاری ایرانیان وعده می‌فرمودند؛ لهذا تمام بنی هاشم در موسم حجّ چه در مکه و چه در مدینه، به دیدن حجّاج ایرانیان می‌رفتند و از ایشان کمال رعایت را می‌نمودند؛ ایرانیان هم به واسطه این که این قوم از خانواده نبوت و امامت می‌باشند، کمال خوشوقتی و محبت را با بنی هاشم می‌نمودند، تا این که رابطه هاشمیت و ایرانیّت در اغلب بلاد ایران شیوع یافت، خصوصاً در خراسان و در اذهان عوام و خواص ثبت شد که جماعت عرب و بنی امیه، نسبت به خانواده پیغمبر کمال بی‌انصاف را گذاشته‌اند و جزء اعظم این بی‌انصافی به جهت اقبال آل محمد و علی بر ایرانیان می‌باشد؛ لهذا ابومسلم خراسانی با چند نفر از خراسان به مکه و مدینه مشرف شد و از شدت دانش و فطانت از جمیع مراحل سابقه خلافت، مطلع شد و از برای خراسانیان بیان نمود و اهالی خراسان را دعوت به طرف آل محمد - صلی الله علیه و آله - نمود و مردم هم با کمال میل اجابت نمودند و با چهل هزار سوار متوجّه به طرف ری شد؛ چون که خبر به مردان ملقب به حمار الجریره که آخر ملوک بنی امیه بود رسید، از شام با پانصد هزار سوار وارد در ری شد و چون که تا آن زمان چنین جمعیتی در عسکر اسلام نشده، عسکرش را جمع المجموع نام گذاشتند؛ و ابومسلم با چهل هزار سوار جمع المجموع را متفرق ساخت و عازم کوفه شد؛ اهل کوفه به ملاحظه تشیع آل محمد - صلی الله علیه و آله - کمال همراهی را با خراسانیان نمودند و با سفاح عباسی که در کوفه بود، به شرط آن که خلافت از برای او مرضی جمیع آل محمد باشد، بیعت کردند و دولت امویین به دست ایرانیان به عباسیین منتقل شد و بعد از استقامت امر خلافت عباسیین، چون که عباسیین با علویین تا آن زمان یک خانواده بودند و عباسیین کمال اطاعت و فروتنی را با علویین داشتند، لهذا به اشاره

حضرت صادق آل محمد - صلی الله علیه و آله - اسماء مقاتلین ایرانیان را در دیوان خلافت ثبت نمودند و تقریباً نصف عسکر اسلام و صاحب منصبانش، همه ایرانی بودند و کمال رعایت را درباره ایشان نمودند و همان رفتار حضرت امیرالمؤمنین - علیه السّلام - در عطا و تکریم، پیشه خود ساختند و ایرانیان در کمال شوکت و عزت خدمت به دولت اسلامیّت خودشان می کردند و کم کم عقلا و حکمای ایرانیان داخل اراده حکم و اجزاء خلافت شدند؛ مثل سهل و حسن که دو پسران فضل خراسانی که از جمله وزراء کبار خلافت اسلامیّت بودند و مأمون به جهت تکریم حسن و ایرانیان، پوران دختر حسن را خطبه نمود و در مجلس عقدش، عطا و نثاری بخشش نمود که در هیچ تاریخی چنین بذلی کسی نقل نکرده و همچنین به جهت زفافش تشریفاتی فرمان داد به عمل آوردند که از زمان حضرت آدم تا آن وقت چنین تشریفاتی از برای زفاف زنی به هیچ تاریخی دیده نشده تا این که مفسدین و منافقین، خلفای عباسیین را کم کم از جمع علویین متنفر و متوحش نمودند و از شدت میل مردم به علویین و فاطمیین آگاه نمودند عداوت را با علویین آشکار نمودند و دست ظلم و قتل و نهب در ایشان دراز کردند؛ علویین هم از شدت ظلم و جور و اذیت بر عباسیین، خروج می نمودند و مقتول می شدند؛ لهذا شیعیان آل محمد - صلی الله علیه و آله - از عرب هم از عباسیین منزجر شدند و با ایرانی که هم به واسطه ظلم [به] آل محمد - صلی الله علیه و آله - ، از عباسیین منزجر شده بودند، متفق شدند و سلطنت را از ایشان گرفتند و عباسیین به مصر فرار کردند و سلطنت اغلب ممالک اسلامیّه به دست ایرانیان شد و دائم الاوقات، علمای شیعه از دولت ایرانیان شد کمال پذیرایی [را] بجا می آوردند و با سلاطین زمان خود در امور سلطنتی و حفظ ناموس شرع اسلام و اسلامیان، وزیر و معاون بودند و اساس سلطنت ایران، بر رعایت عموم علویین و فاطمیین مبنی شد الی یومنا هذا که این

ملک مظفر سند سلطنت ایران را که فی الواقع و الظاهر سلطنت تمام شیعیان عالم است، مزین فرموده و کمال رعایت را درباره سادات و علما داشته و می‌دارد و ایضاً شجره خود را تأسیلاً بأسلافه با شجره محمدیه ظاهراً و باطناً مربوط نمود و از برای این که داخل عنوان فخر مدح حضرت رسالت پناهی - صلی الله علیه و آله - شده باشیم؛ زیرا که می‌فرمایند: «من سن سنة حسنة فله اجر مثل من عمل بها الی یوم القيمة و من سن سيئة فعليه وزر مثل من عمل بها الی یوم القيمة»<sup>۱</sup> یک چند حدیث شریف را که از اصول و قواعد قوام دولت و ملت اسلام می‌باشد، ذکر نمایم شاید اسباب هدایت بعضی از مجاهدین فی الله بشود و شریک اجرش باشم یعنی اول مرتبه دین محمدی زیرا که مراتبش ده درجه می‌باشد و اکملش دهم آن است؛ زیرا که وقتی این آیه کریمه «إن الدين عند الله الإسلام»<sup>۲</sup> نازل شد، حضرات صحابه کرام از حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - سؤال نمودند که نشان مسلمانی چیست؟ فرمود: «المسلم من سلم المسلمون من يده و لسانه»<sup>۳</sup>؛ اول علامت مسلمانی این است که مسلمانان از شر دست و زبانش سالم باشند و کسی که دست و زبانش به ظلم و دروغ و اذیت مسلمانان کارگر باشد از مسلمانی محروم خواهد بود. مرتبه دویم این که می‌فرمایند: «خير الناس من ينفع الناس»<sup>۴</sup>؛ یعنی بهترین مردم کسی است که به مردم خیر برساند. پس بدترین مردم کسی است که شرش به مردم برسد و اقتضای بر ذکر این دو مرتبه می‌کنیم؛ زیرا که از همین دو مرتبه مراتب باقیه بر هر ذی عقلی منکشف می‌شود.

و از جمله قواعد می‌فرمایند: «من أصبح و أمسى و لم یکن همّه صلاح أمور المسلمین

۱. الفصول المختارة، ص ۱۳۶. این روایت در کتب حدیثی معتبر دیگر با عبارات مشابه دیگری آمده است.

۲. سوره آل عمران، ۱۹.

۳. الامالی شیخ طوسی، ص ۲۷۱، مکارم الاخلاق، ص ۴۷۲، بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۵۳.

۴. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۱۲۸. ادامه روایت چنین است: «فکن نافعاً لهم».

فلیس منهم»<sup>۱</sup>؛ یعنی هر کس که در روز و شب همش صلاح کار مسلمانان نباشد، از مسلمانان نیست. از امام - علیه السلام - سؤال کردند که همش به چه اندازه باشد؟ فرمود: هر کس به قدر لیاقت خودش کلوخها و خاشاکهایی که در راههای مسلمانان است، یک سنگی و یا خاشاکی از آنها بردارد از برای این که اذیتش به مسلمانان نرسد و اگر از این هم عاجز باشد، دعای خیر یا استغفار از برای مسلمانان بکند، چنانکه در نماز شب سنت شده و از جمله اصول می فرمایند: «إِنَّ الدِّينَ النَّصِيحَةُ»<sup>۲</sup>؛ پس صحابه کبار عرض کردند: لمن یا رسول الله، فرمودند: «لله [و لکتابه] و لرسوله و عامّة المسلمین و خاصّتهم» پس معلوم می شود از این حدیث شریف هر کس که ناصح ملت اسلام و دولت اسلام نباشد، دین نخواهد داشت و از جمله قواعد می فرمایند: «طلب العلم فریضة»<sup>۳</sup>؛ طلب علم واجب است و می فرمایند: در مقام بیان «العلم علما علم الأبدان و علم الأديان و علم الأبدان مقدّم علی علم الأديان إذا هلکت الأبدان هلکت الأديان»<sup>۴</sup>. پس هر چیزی که حفظ ابدان عالم بر او متوقف است اول او را می باید آموخت که از آن جمله علم طبایع و خواص مأكول و مشروب می باشد تا بداند آن چیزی را که می خورد، چه اثری در وجودش می بخشد آن که ناخوش نشود و اگر چنان چه ناخوش شود و از اثر چیزی بداند چه چیز رفع اثر ناخوشی او را می کند و کسی

---

۱. این حدیث را با این عبارت در هیچ یک از منابع نیافتیم. لکن با این مضمون روایات بسیاری است؛

از جمله در کافی، ج ۲، ص ۱۶۴ چنین آمده: «من أصبح لا يهتم بامور المسلمين فليس منهم».

۲. این روایت با تفاوتهای مختصری در قسمت پایانی در منابع آمده است؛ از جمله در کنز العمال، ج ۳،

ص ۴۱۳، انجام روایت، در این منبع، چنین است: «و لائمة المسلمين و عامّتهم».

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۰ و ۳۱، در این منبع و منابع دیگر، علاوه بر این روایت، روایات مشابهی آمده

است که در ادامه آنها این عبارت آمده است: «علی کلّ مسلم»؛ «علی کلّ مسلم و مسلمة»؛ «علی

کلّ حال»؛ «من فرائض الله».

۴. فقط قسمت اول روایت در بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۰، آمده است و سند ادامه حدیث یافت نشد.

خیال نکند که کار مشکلی می‌باشد زیرا که هر کس بتواند بخواند نوشتجات لسان خود را، به محض نگاه کردن کتابهای خواص اشیاء، می‌فهمد که من جمله کتب کتاب مخزن و تحفه حکیم مؤمن می‌باشد. و همچنین دانستن علم زراعت و تجارت و علم تمام چیزهایی که نوع انسان محتاج آن چیز می‌باشد، حتی کیفیت نفس کشیدن را خلاق عالم چنان چه در قرآن مجید می‌فرمایند: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»<sup>۱</sup> از برای نوع انسان به توسط اخبار انبیاء و درک و الهام حکماء، بیان فرموده و حجّت را بر بندگانش تمام نموده است و به درجه اصرار و تأکید در حفظ نظام و قوام ابدان انبیاء و اولیا فرموده‌اند که در هیچ چیزی این قدر مبالغه نفرمودند؛ از آن جمله پیغمبر می‌فرمایند: «اطلبوا العلم و لو بالصین»<sup>۲</sup> و بدیهی است که اگر مقصود صرف علم ادیان باشد، اصل و اساسش در مرکز نبوت و خلافت می‌باشد، نه در اطراف عالم که دورترین آنها چین باشد و چون که کلام پیغمبر و امام، هر حدیثی مفسّر و مبین حدیث دیگر می‌باشد، لهذا می‌فرمایند: «رحم الله امرء عمل عملاً فأتقنه»<sup>۳</sup>؛ خدا رحمت کند کسی را که کاری را بکند و آن کار را به مرتبه کمال برساند و می‌فرمایند در مقام مبالغه قوام نظام عالم: «من قامت قیامته و بیده فسیل فلیغرسه ثم یمت»<sup>۴</sup> اگر کسی عمرش منقضی شود و خواست از این دنیا رحلت کند، و در آن حال نزله درخت خرمایی به دستش باشد، فوراً آن نزله را در زمین غرس نماید و از این دنیا خارج شود. و حضرت امام حسن - علیه السلام - می‌فرمایند: «إعمل لدنیاک کأنک تعیش أبداً»<sup>۵</sup> و این

۱. سورة بقره، ۳۱.

۲. مشکاة الانوار، ص ۲۳۹، بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۰، ج ۲، ص ۳۲، ج ۱۰۵، ص ۱۵.

۳. تفسیر قرطبی، ج ۱۳، ص ۲۴۴، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵، مسائل علی بن جعفر ابن الامام جعفر الصادق - علیه السلام -، ص ۹۳.

۴. منبع این روایت را در منابع موجود نیافتیم.

۵. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۳۹، کنز العمال، ج ۵، ص ۵۸۱، مجمع البحرین، ج ۱، ص ۲۴ و ادامه



فرمایش عبارت اخرای فرمایش پیغمبر است که می فرمایند: «رحم الله إمرء عمل عملاً فأتقنه» و بدین جهت تمام صناعات که محلّ حاجت نوع انسان است به موجب احادیث علمای شریفه آنها را از واجبات کفائیه عالم می شمارند و از برای هر عمل و صنعتی ثوابها ذکر نموده اند و بر هر لسانی که از عربیت بهره داشته باشد، از قرآن مجید و کتب اصول اربعه و نهج البلاغه حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - و صحیفه سجادیّه، درک می کند که ترک تعلّم صنایع مسلمانان، مضرترین دشمنان دین محمّدی - صلی الله علیه و آله - می باشد؛ زیرا که همین مسئله تمام اسلام را گدا و بی پول کرده و هیچ دشمنی، مثل بی چیزی از برای مسلمانان نیست و اگر کار مسلمانان در عدم استعمال مصنوعات خودشان، به همین وتیره بماند، عن قریب است که مسلمانان از برای قوت لایموت، حمّالی و نوکری از دشمنان دین اسلام بکنند و خسر الدنیا و الآخرة باشند با وجود این که تمام عقلا و حکما و بداهت شاهدند که دین بهترین دین هاست و ممالک اسلام من حیث جوده ذهن و فطانت، بر تمام ممالک عالم و اهالیش برتری دارند، به واسطه حسن آب و خاک و هوا که از مقومات اعظم است.

علی کلّ حال عرض این نیست که اگر کسی می خواهد امور دینش درست باشد، باید اوّل امور دنیایش را درست بکند؛ چنان چه حق تعالی در قرآن مجید می فرماید: «من كان في هذا أعمى فهو في الآخرة أعمى»؛ هر کس که در امور دنیایش کور باطن باشد، در امور آخرتش هم کور باطن خواهد بود و معنی خسر الدنیا و الآخرة در حقّش محقق می شود و پیغمبر می فرماید: «إنّ الله يكره الرجل العاقل البطل والمرءة العاطلة»<sup>۲</sup> و حضرت سیّد الساجدین می فرماید: بطالت و بیکاری اسباب

---

روایت چنین است: «و اعمل لآخرتك كأنك تموت غداً».

۱. سوره أسراء، ۷۲.

۲. به منبع این حدیث دست نیافتیم.

دوری از حق و مبعوض بودن در نزد حق می‌باشد. چنان چه می‌فرماید در دعای سحر ماه مبارک رمضان که به ابی حمزه ثمالی تعلیم فرموده‌اند، در فقره «لعلک رأیتنی آلف مجالس البطالین فعن بابک طردتني» و پیغمبر می‌فرماید: «ملعون ملعون ملعون من القی نفسه کلاً علی الناس»<sup>۱</sup> سه دفعه لعن کرده است کسی را که بیکار بشود و به جهت امر معاش، بر مردم کلّ باشد و حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - می‌فرماید: «کاد الفقر أن یكون کفراً»<sup>۲</sup>؛ یعنی حالت فقر حالت قریب به کفر است؛ پس نباید کسی که می‌گوید من مسلمانم، پی‌کاری [نرفته] خودش را فقیر بکند و ملعون و کافر بشود و وقتی که خداوند متعال آیه «و فی السماء رزقکم و ما توعدون»<sup>۳</sup> را نازل فرمودند بر حضرت ختمی مآب جماعتی از صحابه کبار از کسب و سعی دست کشیدند و مشغول عبادت شدند و گفتند خداوند عالم متکفل رزق بندگان شده ما عبادت می‌کنیم و خدا رزق ما را می‌فرستد، حضرت ختمی مآب از حال ایشان مطلع شد و ایشان را احضار فرمود و به ایشان فرمود: این اجتهاد شما خطا می‌باشد؛ زیرا که خداوند بعد از امر به مشی و سعی با پرهیزکاری متکفل رزق شده، نه این که بدون سعی، رزق می‌دهد پس مشغول کار شوید و سعی کنید و از خداوند رزق بخواهید.

لهذا حق تعالی به حضرت داود وحی فرمود که تو نیک بنده می‌باشی، اگر از بیت المال نمی‌خوردی؛ فوراً حضرت داود عمل زره سازی را پیش گرفت. چنانکه باقی انبیاء به صنایع مختلفه مشغول بودند؛ مثل زراعت و نجاری و خیاطی و غیرها و حضرت شاه ولایت - علیه السلام -، عمل زراعت را پیشه

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۲ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۸. البته این روایت در منابع به این شکل آمده است: «ملعون ملعون من ألقى کله علی الناس».

۲. الکافی، ج ۲، ص ۳۰۷، الخصال، ص ۱۲، بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۳۰ - ۲۹ و ج ۷۰، ص ۲۴۶ و ۲۵۱.

۳. سوره ذاریات، ۲۲.

خود قرار داده بودند روزی یک جوال دانه خرما بر روی الاغی گذاشته بودند و سوار شده به باغ و مزرع خویش تشریف می‌بردند؛ جماعتی به حضرت برخوردند و عرض کردند: این چیست یا ابالحسن در جوال؟ فرمودند: پنجاه هزار نخل خرما؛ زیرا که آنها را از برای غرس می‌بردند و دائم الاوقات مشغول غرس بودند و فرمودند جهاد بر چند قسم می‌باشد و افضل آنها کسب معیشت است از حلال. و به ایرانی‌ها می‌فرمودند: «یا معشر الموالی اتجروا و اکتسبوا یغنیکم الله من فضله»<sup>۱</sup>؛ یعنی تجارت بکنید تا خدا شما را غنی فرماید و حضرت صادق آل محمد - صلی الله علیه و آله - می‌فرماید: «لیس منّا من ترک الدنیا للآخرة»<sup>۲</sup>؛ یعنی نیست از ما کسی که دنیا را ترک کند از برای آخرت و همچنین نیست از ما آن که آخرتش را برای دنیا ترک کند.

و همچنین باقی ائمه هم تجارت و هم زراعت می‌فرمودند و از جمله اصول قوام دین اسلام اتفاق است؛ چنانکه خدا و پیغمبر می‌دانستند که تمام مسلمین در عقاید یک درجه نیستند؛ چنانکه حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - می‌فرماید: «لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقال رحم الله قاتل سلمان و لکفره»<sup>۳</sup>؛ یعنی اگر ابوذر بر عقاید سلمان مطلع بشود، خواهد گفت: خدا رحمت کند کسی را که

۱. به منبع این حدیث دست نیافتیم.

۲. روایتی را با این عبارت نیافتیم لکن روایاتی با این مضمون وجود دارد از جمله: «لیس منّا من ترک

دنیاہ لآخرتہ و لا آخرتہ لدنیاہ». من لایحضرہ الفقیہ، ج ۳، ص ۱۵۶، تحف العقول، ص ۴۱۰.

۳. روایتی را با این عبارت نیافتیم و به نظر می‌رسد این عبارت تلفیق دو روایت است که در منابع موجود

آمده و عبارتند از: «قال امیرالمؤمنین - علیه السلام - : یا اباذر إن سلمان لو حدّثک بما یعلم لقلت

رحم الله قاتل سلمان ... ؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۷۴، مستدرک سفینة البحار، ج ۵، ص ۱۳۳ و

«و الله لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله و لقد آخا رسول الله - صلی الله علیه و آله - بینهما؛

الکافی، ج ۱، ص ۴۰۱، بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۹۰ و ج ۲۲، ص ۳۴۳.

سلمان را بکشد و سلمان را تکفیر خواهد کرد. با وجود این عقد اخوت ما بین این دو نفر منعقد فرمود در مرحله جامعه اسلامیّت که عبارت از ظاهر کلمه شهادتین می‌باشد پس کسانی که این شهادتین را جاری می‌کنند و قدر جامع مابینشان همین مطلب است در مقام مسلمانی و اسلامیّت می‌باید همدیگر را برادر باشند و یار و یاور باشند و اگر در بعضی از فروع مختلف باشند، ظاهراً همین اتحاد و اسلامیّت از اسباب هدایت همدیگر می‌شود، نه دوری و دشمنی. پس هر کس که ایمانش بیشتر است، می‌باید بیشتر تحمل زحمت بکند از برای هدایت مشتبهین از مسلمانان؛ زیرا که پیغمبر می‌فرماید: «أقربکم منی أشبهکم بی خلقاً»؛ یعنی نزدیکترین شماها به من کسی است که شباهت خلقتش به من بیشتر است و خداوند می‌فرماید: «إنّک لعلی خلق عظیم»<sup>۲</sup>؛ زیرا که حضرت در حالتی که قومش کفار بودند، انواع اذیتها که مشرف به هلاکت بود، نمودند و در حالی که خون از جبین مبارک حضرت جریان می‌کرد از ضربتهای قوم، ملائکه‌های عذاب از قبل حق تعالی بر پیغمبر نازل شدند و اذن هلاکت و تباهی قوم را از حضرت خواستند؛ حضرت علاوه بر این که اذن نداد، دعا می‌کرد به سوی خدا از برای ایشان و طلب مغفرت و هدایت از برای جهّال قوم. پس چگونه خواهد بود و حال آن که ماها که مشتبهین از امتش را بدون اقامه حجّت از ماها به [جای] حسن معاشرت و تلطیف بر آنها، از آنها دوری می‌کنیم و اسباب عداوت که موجب ضعف دین اسلام است، فراهم می‌کنیم و حال آن که حضرت صادق القول آل محمّد - صلی الله علیه و آله - که مولی و امام می‌باشد می‌فرماید: «عاشروهم و باشروهم و احضروا مساجدهم و عودوا مرضاهم و شیّعوا جنائزهم حتی یقولون رحم

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۸۷، الأملی (شیخ صدوق)، ص ۳۴۴، مستدرک سفینة البحار، ج ۳، ص ۱۷۵.

۲. سورة القلم، ۴.

اللّه جعفر بن محمد نعم ما اذّب به اصحابه»<sup>۱</sup> و «كونوا دعاءاً للناس بأفعالکم و لا تكونوا دعاءاً بأقوالکم»<sup>۲</sup>. حضرت صادق می‌فرماید: با عموم مسلمانان به تحیّت و دوستی و نیکویی تمام، معاشرت بکنید و مردم را به حسن کردار خود دعوت نمایید، نه به گفتار، و ماها امروز در اقامه حجّت بر عموم ادیان اکتفا کرده‌ایم به آن چه ۱۳۱۵ سال قبل به اسلاف ایشان در کتب، گفته شده و همچنین با مشتبهین از جماعت مسلمین؛ و تمام را مقصّر و معاقب می‌دانیم و خود را مأجور و مجاهد و اگر کسی از علمای مجاهد ماها، بخواهد با قومی مرادده نماید، از برای جلب ایشان به طریق واقع، تمام ماها می‌گوئیم که عالم با بیگانه‌ها چرا مرادده می‌نماید؟ و حال آن که تکلیف مسلمانی ماها این است که به علماء زاد و نفقه واسعه بدهیم، از برای رفتن میان عموم مردم؛ شاید کسی را به طریق واقع هدایت و ارشاد کنند؛ زیرا که حق تعالی می‌فرماید: «من أحيأ نفساً فكأنما أحيأ الناس جميعاً»<sup>۳</sup> و حضرت رسالت پناه - صلّى الله عليه و آله و سلّم - حضرت امیرالمؤمنین - عليه السلام - را مأمور نمود به تشریف بردن به یمن، به جهت تعلیم قواعد و اصول شرع به مردم و حضرت از مدینه خارج شدند و در بیرون مدینه، چادر زدند تا آن که وقت سحر سیر نمایند و با قافله یمن، جماعتی از جهّال مسلمانان، در مجلس صحبت می‌کردند؛ از جمله گفتند که از قرائن حال چنین می‌بینیم که حضرت ختمی مآب از پسر عمّش علی بن ابی طالب - عليه السلام - بیزار شده و تلف و

۱. روایتی مستقل که تمام موارد موجود در این روایت را شامل باشد، یافت نشد ولیکن برخی جملات این

روایت، در این منابع دیده شد: من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۸۳ و مسائل الشيعة، ج ۸، ص ۴۳۰.

۲. به روایتی با این عبارت دست نیافتیم؛ لیکن روایات متعددی با این مضمون نقل شده از جمله:

«كونوا دعاءاً للناس بأعمالکم و لا تكونوا دعاءاً بألسنتکم». بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۹۸، مستدرک

سفينة البحار، ج ۷، ص ۴۳۲.

۳. سوره مائده، ۳۲. «من أحيأها فكأنما أحيأ الناس جميعاً».

هلاکتش را طالب است؛ زیرا که پیغمبر تا وقتی که کارش محتاج به شمشیر و ضرب و مقاتله و جدال بود، پسر عمّش علی بن ابی طالب را جلو شمشیرها می فرستاد، الحال او را روانه به یمن می کند و حال آن که طریق یمن چه برّش و چه بحرش، معرض هلاک مسافری است و سالی، مبالغی از قوافل و کشتی ها در این راه هلاک می شود و علی بن ابی طالب را می فرستد به یمن و حال این که می داند که این سفر محتمل هلاکت می باشد.

این سخنان به گوش حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - رسید، فوراً تشریف فرما شدند به مدینه و رسیدند به خدمت حضرت ختمی مآب - صلی الله علیه و آله - و به شرف خدمتشان رسیدند و سخنان منافقین را بیان نمودند؛ حضرت رسالت پناهی فرمودند: یا علی من تو را از قبل خود مبلغ به امر خدا می فرستم؛ زیرا که حق تعالی می فرماید: نمی شود کسی مبلغ باشد از قبل تو، مگر شخصی که از تو باشد و اگر خداوند متعال یک نفر را به دست تو هدایت کند، ثوابش از برای تو، بیشتر از این است که تمام عالم طلا و نقره باشد و ملک تو و تمامش را در راه خدا انفاق فرمایی.

و از جمله قواعد و اصول مسلمانی، اتحاد رعیت با سلطان وقت می باشد؛ چنان چه حق تعالی می فرماید: «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»<sup>۱</sup> و پیغمبر می فرماید: «یا اباذر أتع لمن ولی علیک و لو کان عبداً أسود»<sup>۲</sup>؛ یعنی اطاعت سلطان را بکن و لو غلام سیاهی باشد و ایضاً می فرماید: اگر سلطان عادل شد شکر خدا را بکنید و اگر عادل نشد از خدا هدایت او را بخواهید و ابداً سلاطین را بد نگوئید و به همین واسطه با وجود این که در اواخر خلافت خلیفه سیم، خلیفه با حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - صفای حالی نداشت و با وجود

۱. سوره نساء، ۵۹.

۲. در منابع موجود، به منبع این روایت دست نیافتیم.

این، از برای حفظ ناموس اسلامی حضرت امیرالمؤمنین - علیه السّلام - کمال اطاعت را از ایشان اظهار می فرمود و در امور مهمّه سیاسی کمال معاونت و همراهی را با او می کرد و اگر ایرادی بر خلیفه می داشت، محرمانه به خلیفه اخطار می فرمود، تا این که مردم بر خلیفه جسور نشوند و مهما ممکن معایب کار او را اصلاح می فرمودند و همچنین باقی ائمه - علیهم السّلام - سلاطین زمان خود را دعای خیر و هدایت و نصرت بر اعدا می فرمودند و هیچ وقت سلطان زمان را به حرف بد یاد نمی فرمودند و به شیعیان خود امر می فرمودند که مالیات زراعات را با ایشان کاملاً بدهید و مال خراج را که مالیات دیوان می باشد بر مردم حرام نمودند، دزدی او را از سلطان. و اینک تمام کتب فقهیه از این مطلب پر است و نصیحت سلاطین را بر مردم واجب فرمودند؛ حتّی این که می فرمایند: اگر کسی از وجود خودش مطمئن باشد که می تواند به سلطان زمانش خدمتی بکند که نفعش به دولت اسلام برسد و سلطان او را نشناسد و یا از حال وی خبر نداشته باشد، بر آن شخص واجب است که سلطان زمان خود را از حال خود مطلع کند تا این که سلطان او را مصدر خدمتی بفرماید، حتّی این که به درجه ی اجر و ثواب از برای این گونه اشخاص ذکر فرموده اند که هیچ خیری با او مقاومت نمی کند؛ زیرا که امام - علیه السّلام - می فرماید: «إِنَّ لِلَّهِ كُنُوزاً فِي الْأَرْضِ عَلَى أَبْوَابِ السُّلْطَانِ يَجِيئُونَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ لَهُمْ أَنْوَارٌ تَضِيءُ مِنْهَا عَرَصَاتُ الْمُحْشَرِّ فَتَعْجَبُ النَّاسُ مِنْ أَنْوَارِهِمْ وَ يَقُولُونَ رَبَّنَا لَمْ نَعْرِفْ هَؤُلَاءَ فِي الْأَنْبِيَاءِ وَ لَا فِي الْأَوْصِيَاءِ فَمَنْ هَؤُلَاءَ؟ فَيَأْتِي النَّدَاءُ مِنْ قَبْلِ الْحَقِّ إِنْ هَؤُلَاءَ أَنْاسَ كَانُوا عَلَى أَبْوَابِ السُّلْطَانِ يَنْفَعُونَ الْعِبَادَ وَ يَقْضُونَ حَوَائِجَهُمْ وَ يَرْفَعُونَ الظُّلْمَ عَنْهُمْ فَاعْطُوا هَذِهِ الْأَنْوَارَ بِبِرْكَاتِهِ هَذِهِ الْعَمَلُ!»<sup>۱</sup> یعنی خدا را گنجهایی است در این دنیا بر در خانه های پادشاه که روز قیامت آنها را نوری در جبین می باشد که عرصات محشر از نورشان روشن می شود؛ عموم اهل محشر متعجب و حیران

۱. در منابع موجود، به منبع این روایت دست نیافتیم.

می‌مانند که خدایا این قوم چه کسان می‌باشند؟ زیرا که ما اینها را در دنیا نشناختیم نه در جمله پیغمبران و نه در اوصیاء؛ پس ندا از قبل حق تعالی می‌رسد که این اشخاص کسانی بودند که به در خانه پادشاه خدمت می‌کردند و سعی در قضای حوائج بندگان من می‌نمودند و نمی‌گذاشتند که اوباش و اشرار مردم بر آنها ظلم و تعدی بکنند و اگر کسی ظلم می‌کرد کسی را، مظلوم را بر ظالم اعانت می‌کردند و اگر بخواهیم تمام اخبار و احادیثی که در مدح سلاطین رعیت پرور و مدحی که درباره وزراء و اعوان آنها از خدای عزوجل و رسول - صلی الله علیه و آله - و ائمه - علیهم السلام - وارد شده، نقل نماییم، کتاب بسیار بزرگی می‌شود؛ ولی همین قدر اکتفا می‌کنیم که حضرت می‌فرمایند: «عدل ساعة خیر من عبادة سبعین سنة»<sup>۱</sup>؛ یعنی که پادشاه و اجزاء حکومت یک ساعت عدالتشان در حکم ما بین بندگان خدا، بهتر است از عبادت هفتاد سال عبادت دیگران از طبقات مردم؛ و همین قدر از برای انسان عاقل دستور العمل بس است که حضرت - صلی الله علیه و آله - می‌فرمایند: «الناس علی دین ملوکهم»<sup>۲</sup>؛ پس مردم می‌باید متدین به دین ملوکشان باشند، در اصلاح امور مملکت و رعیت، و با کمال دوستی و محبت با هم زندگانی بکنند، چنان چه خدا و رسول فرمودند؛ خصوصاً سلاطین اسلام با همدیگر می‌باید کمال محبت و صفا را داشته باشند، که اگر سلطانی در مشرق باشد و سلطانی در مغرب باشد و یک نفر از مسلمانان مشرق، سرش درد بیاید، سلطان و آنانی که در مغرب می‌باشند، با او شریک در درد باشند و همچنین در عالم خوشی؛ تا این که معنی برادری که خدا از امت محمدیه - صلی الله علیه و آله - خواسته است، محقق شود؛ تا این که خدا مسلمانان را رحم کند؛ زیرا که حق تعالی می‌فرمایند: «إن تنصروا الله ینصرکم»<sup>۳</sup>؛ اگر

۱. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۵۲، مستدرک سفینه البحار، ج ۷، ص ۱۱۷.

۲. در منابع روایی موجود، این عبارت، به عنوان روایت آمده است و ظاهراً از امثال عرب می‌باشد.

۳. سوره محمد - صلی الله علیه و آله - ، ۷.



خدا را یاری کنید خدا شماها را یاری می‌کند و معلوم است که مقصود از یاری خدا، یاری بندگان خدا می‌باشد.

چنانکه حضرت صاحب الأمر عجل الله تعالی فرجه، تعلیم می‌فرمایند به شیعیان خود در دعای شب ماه مبارک رمضان این وتیره را به فقره «اللهم إنا نرغب اليك في دولة كريمة تعزبها الاسلام و أهله و تذلل بها النفاق و أهله و اجعلنا فيها من الدعاة الى طاعتك و ارزقنا بها كرامة الدنيا و الآخرة» تا این که می‌فرمایند: از برای بیان این که نکته کم بودن جمعیت اسباب ذلت است، «اللهم أنا نشكوا إليك فقد نبينا و قلّة عددنا و كثرة عدوتنا و شدة الفتن بنا»، زیرا که هیچ فتنه‌ای از برای مسلمانان نبود، مثل فتنه عداوت که با همدیگر دارند به جهت اختلاف در فروع که اسباب تعب و ذلت و فقر مسلمانان شده (بلغنا الله و كافة المسلمين خير الدنيا و الآخرة).

و از جمله قواعد و قوانین مسلمانی این آیه کریمه می‌باشد که تا به حال ندیدم کسی از علماء و غیرهم، درست معانی این قانون را بیان کرده باشد و عقیده داعی بر این است که این هم از الهامات غیبیه و الطاف جلیّه حضرت فیاض مطلق می‌باشد بر داعی که ملتفت معنی این قانون عظیم شدم: بسم الله الرحمن الرحيم، «يا ايها الناس إنا خلقناكم من ذكر و أنثى و جعلناكم شعوباً و قبائل لتعارفوا إن أكرمكم عند الله أتقاكم»<sup>۱</sup>. و حضرت ختمی مآب می‌فرمایند: «خلق الله الناس معادن كعادن الذهب و الفضة أفضلها في الإسلام أفضلها في الجاهلية»<sup>۲</sup>.

اما معنی آیه می‌فرمایند: ای نوع انسانی، شماها را چند قسم خلق کردیم و هر قسمی را چند قبیله نمودیم و برگزیده‌ترین شماها و گرامی‌ترین شماها در نزد ما آن کسی است که تقوایش بیشتر می‌باشد و معنی تقوی اجمالاً این است که هر

۱. سوره حجرات، ۱۳.

۲. الکافی، ج ۸، ص ۱۷۷، در این منبع و منابع موجود دیگر قسمت اخیر روایت چنین آمده است: «فمن كان له في الجاهلية أصل فله في الاسلام أصل».

کس که هر کاری را که در نزد حق تعالی محبوب و مقبول بداند، او را به عمل بیاورد و هر چیزی که او را در نزد حق تعالی مبعوض بداند، او را ترک کند به جهت حق تعالی.

و اما حدیث شریف که مفسر و مبین معنی آیه کریمه می باشد، این است: یعنی حق تعالی بندگان خودش را از قبیل فلزات طلا و نقره، متفاوت خلق نموده است؛ همان اشخاصی که قبل از اسلام بر دیگران مقدم تر و فاضل تر بوده اند، همان قوم در اسلام مقدم تر و فاضل تر می باشد و این فرمایش اگر کسی ملتفتش بشود، صد هزار قانون از آن استفاده می شود و حالا اقتصار بر معنی اولیش می کنیم و ارباب ذوق و دانش به قدر استعداد خودشان ملتفت معانی و دقایق خواهند شد؛ معنی اولی بعد از این که معلوم شد حق تعالی نوع انسان را از قبیل طلا و نقره متفاوت خلق فرموده، پس نمی توان گفت که فلان فعله و پینه دوز که از معدن نقره می باشد، مثلاً اگر ملبّس به لباس علم و دانش که سرمایه تقوی می باشد و اظهار تدین و تقوی را پیشه خود قرار داده، از فلان شخص بی تقوی که از معدن طلا می باشد بهتر و برتر است.

تَمَّتْ بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ وَ بِحَوْلِ مُحَمَّدٍ وَ الْإِثْمَةِ الْأَطْهَارِ الَّذِينَ أَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً بِيَدِ أَقْلِ الْعِبَادِ يَوْسُفَ، ۱۳۱۱ هـ.

### فهرست منابع

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابیطالب، نجف اشرف، ۱۳۷۶ هـ.
۲. امینی، عبدالحسین، العُدیر، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۳۷۹ هـ.
۳. تهرانی، آقا بزرگ، الذریعة الی تصانیف الشیعة، بیروت، دارالاضواء، چاپ سوم، ۱۴۰۳ هـ.
۴. حاکم الحسکانی، عبیدالله بن احمد، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی آیات النازلة فی اهل البیت، تحقیق: محمد باقر محمودی، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ.
۵. حرّ عاملی، حسن، تفصیل وسائل الشیعة، قم، مؤسسه آل البیت - علیهم السلام - لإحیاء التراث، چاپ دوم، ۱۴۱۴ هـ.

ایرانیان از دیدگاه اهل بیت - علیهم السلام - / ۹۱

۶. حرّانی، ابن شعبه، تحف العقول عن آل الرسول - صلی الله علیه و آله -، تحقیق علی اکبر غفاری، مؤسسة النشر الاسلامی لجماعة المدرّسين، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هـ.
۷. شروانی، مولى حيدر علی بن محمد، ما روته العامة من مناقب اهل البيت، تحقیق محمد الحسون، ۱۴۱۴ هـ.
۸. صدوق، محمد بن علی بن بابويه، الأمالی، قم، مؤسسة البعثة، چاپ اول، ۱۴۱۷ هـ.
۹. صدوق، محمد بن علی بن بابويه، عيون اخبار الرضا - عليه السلام -، تحقیق حسین اعلمی، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۰۴ هـ.
۱۰. صدوق محمد بن علی بن بابويه، من لا يحضره الفقيه، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعة المدرّسين، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هـ.
۱۱. طبرسی، ابی الفضل علی، مشکاة الأنوار فی غرر الاخبار، نجف اشرف، مكتبة الحيدرية، چاپ دوم، ۱۳۸۵ هـ.
۱۲. طبرسی، ابی الفضل علی، مكارم الاخلاق، منشورات الشريف الرضى، چاپ ششم، ۱۳۹۲ هـ.
۱۳. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرين، تحقیق احمد حسینی، مكتب الثقافة الاسلامیة، چاپ دوم، ۱۴۰۸ هـ.
۱۴. طوسی، محمد بن حسن، الأمالی، قم، دارالثقافة، چاپ اول، ۱۴۱۴ هـ.
۱۵. علی بن الامام جعفر الصادق - عليه السلام -، مسائل علی بن جعفر، قم، مؤتمر العالمی للامام الرضا - عليه السلام -، چاپ اول، ۱۴۰۹ هـ.
۱۶. قرطبی، ابی عبدالله محمد بن احمد انصاری، تفسیر القرطبی، بیروت، مؤسسة التاريخ العربی، ۱۴۰۵ هـ.
۱۷. الكلینی الرازی، محمد بن یعقوب، الكافی، دارالکتب الاسلامیة، چاپ سوم، ۱۳۸۸ هـ.
۱۸. متقی هندی، علاء الدین علی، کنز العمال، تحقیق بکری حیانی و صفوة السقا، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ هـ.
۱۹. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، بیروت، مؤسسة الوفا، چاپ دوم، ۱۴۰۳ هـ.
۲۰. محدث نوری طبرسی، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، مؤسسة آل البيت - علیهم السلام -

لاحياء التراث، چاپ اول، ١٤٠٨ هـ .

٢١. محمدى رى شهرى، محمد، ميزان الحكمة، قم، دارالحدیث، چاپ اول، ١٣٧٥ ش.

٢٢. مفید، محمد بن محمد بن نعمان العکبرى، الأمالی، تحقیق على اكبر غفارى، قم، جامعة المدرّسين.

٢٣. مفید، محمد بن محمد بن نعمان العکبرى، الفصول المختارة، تحقیق مير على شريفی، بيروت، دارالمفید، چاپ دوم، ١٤١٤ هـ .